

## ورقی از تاریخ سلاح در ایران

(بقیه از شماره پیش)

### زین ابزار

دیگر از نامه‌هایی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و در خور یاد آوری است تاریخ الامم و الملوك جریر طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستگیری بلعمی انجام یسافت . طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمل زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که از انوشروان سخن میدارد گوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بزرگ نام او پاپک، او فرمان شاه لشکریان را آنچنان که باید بیاراست، ساز و بر که هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند . دینوری که در آغاز سده سوم هجری زائیده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

نگارش :

استاد ابراهیم پور اواد

وبخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند<sup>۱</sup>

بلعمی که از وزیران دانشمند خاندان شهریار آل سامان بود و در سال ۲۸۲ در گذشت ، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت فارسی بلعمی و ساز و برگ را که جنگاوران که بداشتن آنها ناگزیر بودند می آوریم :

« و هر سلاحی تمام باز خواه ، از هر مردی زره پوشیده و زین او جوشن تمام بار کیب و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسب بر گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و سپهر و کمری [ بر میان و بکمر اندر عمودی زده آهنین ، و پیش کوبه زین تبر - زینی فرود آویخته و از پس کوبه زین اندر تیردانی اندر اوسی چوبه تیر و از دست چپ کمان دانی و اندروی دو کمان ، و بر کمانی یک زه و دوزه دیگر ، تا اگر آن زها بحرب اندر بگسلد باوی زه بود و بفرهای تا آن دوزه را کرد کند و از خود خود فرود آویز و از پس پشت تا تو بینی کین سلیحه ها به تمامی دارد .. »<sup>۲</sup>

در شاهنامه این سرداران و شروان ، بابک موبد خوانده شده :

و را موبدی بود بابک بنام هشیوار و بینادل و شاد کام

و گوید پاپک از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم و کاست با ابزارهایی که باید ، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت :

ببختید و خفتان و مغفر بخواست	درفش بزرگی در افراشت راست
بدیوان ببابک خرامید شاه	نهاده بسر برز آهن کلاه
فروهشته از ترک رومی زره	زده بسر زره بر فراوان کمره
یکی گرز گاو پیگر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنگ
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزرین کمر کرده بند

۱- نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره ص ۷۳

۲- نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳۴۱ ص ۱۰۴۸

برانگیخت اسب و بیفشاردران بگردن برآورده گرزگران<sup>۱</sup>

گفتیم بسیاری از جنگ ابزارها در اوستا یاد گردیده آنچنانکه این نامه کهنسال رامیتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید و این در اوستایی است که ما امروزه در دست داریم و پس از تاخت و تاز تازیان و یورش مغول بهمارسیده است. ناگزیر در اوستایی که نیاکان مادروزگار ساسانیان در دست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چندجایی که در اوستای کنونی بنامهای این زین ابزارها برمیخوریم این است:

و ندیداد ، فرگرد چهاردهم پاره ۹

• فرگرد هفدهم پاره ۱۰

هرمز دیشت پاره ۱۸-۱۹

مهریشت پاره ۳۹-۴۰

• پاره ۱۲۸-۱۳۲

فروردین یشت پاره ۷۱-۷۲

در جاهای دیگر اوستا نیز، پراکنده ، بنام برخی از این ابزارها برمیخوریم . در گزارش پهلوی اوستا که زنده خوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی که زبان رایج گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان بوده ، نیز بجای مانده است و پس از اوستا و سنگبسته های هخامنشیان ، گزارش پهلوی اوستا (= زند) کهنترین سندی است که نامهای ساز و برگ جنگاوران ایران را در بردارد . در فرگرد چهاردهم و ندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتنش روا نیست کشت ، از برای توشن (کفاره، جبران) این گناه باید به اتر بان (پیشوایان دینی) ابزارهایی که از برای ستایش و نیایش بکار آید، بدهد: چون بنام- خرفستر گن (حشره کش)- میزدان - تشت هوم - برسم و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای کشت و کار بکار آید بدهد: چون خیش - یوغ بند - گواز و جزاینها و در پاره ۹ گفته شده باید بجنگاوران این دوازده زین ابزار را ، بدهد: نخست نیزه، دوم کارد (= تیغ) سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکش باسی تیر آهنین ناورک،

۱ - نگاه کنید بشاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۳۲۱

ششم فلاخن زه بازو باسی سنگ فلاخن هفتم زره هشتم سپر، نهم کژا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمرو دوازدهم يك جفت رانین (= ران بند).

اینک از هر يك از این زین ابزارها جدا گانه یاد میکنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا باندازه ای که بتوانیم، واژه های پارسی باستان و پهلوی آنها را، بیاد خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که درباره نهم از فر کرد (فصل) چهاردهم و نندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshiti خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روز کاره خامنشی است همین واژه در سنگنبشته های آنان بکار رفته است. در زبان سانس کریت که خواهر زبانهای اوستایی و پارسی باستان است، Arshiti آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arshitât واژه ارشتی Arshiti آمده و آن نام یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست و در فارسی استاد گوئیم و او نیز نکهبان روز بیست و ششم همراه است. ارشتات = ارشتی که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshitâ بمعنی درستی است.

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پاره ۹ فر کرد ۱۴ و نندیداد درباره ۹ از فر کرد ۱۷ و نندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر به پیر شاهین در نشانده و سنگ، فلاخن یاد گردیده است و در مهر پشت پاره ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و درباره های ۳۹-۴۰ همان یشت بازارشتی (= نیزه) با تیر به پیر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاخن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پاره ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیر و فلاخن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکار رفته در گزارش پهلوی (= زند) که در روزگار ساسانیان انجام گرفته، به ارشت Arshiti گردانیده شده است و در توضیح پاره ۹ از فر کرد ۱۴ و نندیداد، افزوده شده نیزه Nêzak و نیزه همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)

واژه نژه Naêza خود جداگانه در اوستا آمده، آنچنانکه در بهرام یشت پاره ۳۳، اما درینجا بمعنی نوک یاسر سوزن ( سوکا Sukâ ) گرفته شده، نه نیزه.

در پهلوی نیچک بسیار آمده و همین واژه را معرب کرده، نیزک یا نیزق گفته اند و جمع آن نیازک است.

نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله دار است، ستاره ای که در پهلوی «موش پر» شده و در بندهش بکاررفته است.

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود و واژه خشت هم بهمین معنی گرفته میشود:

برفتند آنگاه ژوبین و ران ابا جوشن و خشتهای کران

فردوسی

خشت که بمعنی آجر خام است، در اوستا ایشتیبه Ishitya آمده و بیوستگی باخشت بمعنی نیزه ندارد.

ناگزیر واژه ژوبین با چوبین یکی است، چه برخی از جنگ ابزارها را با چیزهایی که ساخته میشده نامیده اند.

دانشمندانی گمان برده اند، نیزه را هم که از «نی» میساختند، چنین خوانده باشند

از دارو Dâru که در اوستا یک گونه گریزی است (از واژه دار، درخت) و از خدننگ که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده میشود در سخن از گرز و تیر یاد خواهیم کرد.

گفتیم در پارسی باستان نیز نیزه را ارشتی میگفتند، در کنده گریهایی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه و ران بر میخوریم بویژه نیزه و ران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده میشوند و اکنون در موزه لوور نگاهداری میشود، شاهکاری است. ده هزار جنگاوران «جاودانی» که از میان پارسها و مادها و خوزیها برگزیده می شدند، همه نیزه دار و کمانگیر بودند. (شکل ۳)

در سنگنبشته نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو برووه Gauberuva اونیزه بر یا ارشتی بر Arshti-bara داریوش یاد شده است.

نیزه داری یا نیزه بری (= نیزه وری) یکی از بلندترین پایه وری ها بود. کسانی که باین پایه رسیده ، پشت سر شاه با نیزه برافراشته می ایستادند و باین کار سرافراز میشدند ، بایستی از خاندان بزرگ و از دودمان آزادگان باشند . خودداریوش در لشکر کشی کمبوجیه بمصر در سال ۵۳۵ « نیزه بر » این دومین شاهنشاه هخامنشی بود . داریوش سومین شاهنشاه این خاندان پس از آنهمه کشور گشایی و پیروزی در سنگنبشته همان نقش رستم بخود بالیده گوید : بنگر به پیکرهای کسانی که تخت مرا [ بدوش ] برداشتند تادریایی که چگونه نیزه یک مرد پارسی بجاهای دور رسید ، پس آنگاه خواهی دانست که یک مرد پارسی دور از سرزمین پارسی [ دشمنان را ] شکست داد . ( شکل ۴ )

پسین شاهنشاه ماد که در سال ۵۵۸ از کوروش هخامنشی شکست دید و شاهنشاهی کشورهای پهناور اوبایرانیان جنوبی رسید ، در نوشته های یونانیان استیاژ ( Astyages ) یاد گردیده ، ناگزیر نامی است که بهیئت یونانی در آمده و درست آن باید در پارسی باستان ، ارشتی و یگه Arshiti vaiga باشد ، لفظاً یعنی نیزه انداز یا نیزه باز : مرکب از واژه ارشتی + و یگ ، انداختن .

کارد : دومین زین ابزاری است که در پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و نندیداد یاد گردیده است در اوستایی کرت Kareta خوانده میشود از مصدر کرت Karet که بمعنی بریدن است ، در آمده است ، همین واژه است که با جزء ( بر فیکس ) « فرا » ، فرگر یا فرگرد گویم که بمعنی فصل است و بی این جزء هم « کرده » بهمین معنی است . نزد باغبانان یک کرته پاره ایست از زمین باغ که بریده شده و جدا گردیده ، از برای نشا . کرده یا فرگرد درست در مفهوم مانند Section لاتین و فصل عربی است .

کارد چندین بار در اوستا با زین ابزار های دیگر یاد گردیده . آنچنان که در پاره ۹ از فرگرد ۱۷ و نندیداد و پاره های ۴۲ و ۴۰ و ۷۲ و ۱۳۱ مهریشت در بهرام یشت پاره ۲۷ گفته شده که « بهرام ، ایزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاورش کوهنده و زیبا ، کاردی زر کوب و پرنقش و نگار در بردارد ، در هر مزدیشت پاره ۱۸ آمده : و کسی که بیست و یک نام از نامهای اهورا

مزدآرا از بر خوانند، از کزند چکش و تیز و کارد و کرز و سنگ فلاخن دشمن برکنار ماند، و در همین پاره یکی دیسگر از زین ابزارها «اکو» akava یاد شده که بدرستی دانسته نشده چگونه زین ابزاری است. همچنین درین پاره و در پاره ۱۳۱ مهر پست چکش CakuBh یکی از ابزارهای جنگی است، شاید آن یک گونه کرز یا تبر زین بوده که بسوی همآورد پرتاب میکردند، در آن جا چکش با صفت دو تیغه (bi-taêgha) آورده شده است. خود واژه تیغ صفت است بمعنی تیز، جز همین یکبار که با جزء «بی» (= bis لاتین) آمده دیگر در اوستا دیده نشده است.

گذشته از اینکه واژه تیغ در فارسی بجای مانده و از آن کارد و دشنه یا شمشیر و هر چیز برنده دیگر اراده کنند، هیئت دیگری از آن، واژه «تیز» است. در فارسی، تیغ بمعنی سره کوه یا کوه سر و قله در نظم و نثر بسیار رایج است. واژه شمشیر در اوستا و پارسی باستان نیامده، در گزارش پهلوی (زند) از فرگرد ۱۴ و ندیداد، واژه اوستایی کرت Kareta گردانیده شده به کارت و در توضیح افزوده شده شمشیر، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی در آمده، از آنهاست scimitarra در ایتالیایی و cimeterre در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته شده است.

بسا هم واژه اوستایی در گزارش پهلوی، در هزوارش به سکینا saktina (سکین در عربی) گردانیده شده است. در اوستا، پزشک جراح، کارد پزشک خوانده شده: در فرگرد (= فصل) هفتم و ندیداد پاره ۴۴ از سه گونه پزشک یاد گردیده یکی هاترو بئشز Mathro - baêshaza پزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد، دوم اور وروبئشز urvaro - baêshaza پزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد؛ سه دیگر کرتوبئشز Kareto - baêshaza پزشکی است که با کارد چاره بخشد.

در کننده گریهایی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده، همه جنگاوران از کارد بر خور دارند، کارد خود داریوش که از سوی راست بکمر آویخته، در هنر کننده گری و سنگتراشی، شاهکاری است. در کننده گریهایی دیگر، (شکل ۵)

که داریوش کارد را به تهیگاه جانوری اهریمنی فرو میبرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه. شاید این جانور شکفت انگیز ، نماینده بدیها وزشتیها باشد که باید برانداخته شود . (شکل ۶)

هرودت در سخن از لشکر کشی خشیارشن در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح بموی یونان که یاد کردیم گوید (VII ، 54) : « لشکر یان در بامداد ، آنگاه که خورشید بر آمد ، روی براه نهادند ، روی پلی در هلسپنتوس که بایستی از روی آن بگذرند ، برگ مورد پاشیدند ، خشیارشن آشامی از يك جام زرین در آب فرو ریخت و خود آن جام را در دریا افکند و خورشید را بستود همچنین او يك شمشیر ایرانی که آن را Akinaks خوانند چون پیشکشی در آب انداخت ، آنچنانکه میدانیم نزد ایرانیان گیاه مورد مقدس است و آن آشامی که بآب ریخته شده باید فشرده «هوم» باشد امانام کارد یا شمشیر Akinaks در نوشته‌های ایرانی چون اوستائی و پارسی باستان و پهلوی و پارسی بمانر سیده است . در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بیش از چهار بار واژه کارد دیده میشود . در سخن از خسرو پرویز گفته شده که يك پیر سالخورده ترك بنام قلون ، بهرام چوبینه را با کارد (= دشنه) کشت :

قلون رفت با کارد در آستی      پدیدار شد کژی و کاستی  
همی رفت تا راز گوید بگوش      بزد دشنه و زخانه بر شد خروش

دشنه که نام دیگری است از برای کارد یا يك گونه کارد ، باید فارسی باشد هر چند که نگارنده ریشه و بن آن را نیافت .

واژه دشنه نزدیک به بیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین عنجر عربی بجای کارد و دشنه بسیار آمده . در میان این ابزارهای برنده ، تیغ و شمشیر بیش از همه در نوشته‌های فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است .

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیگری بکار میرود . قمه که آنهم يك گونه کارد دودمه است ، ندانستم از کجاست و ریشه و بن او چیست ، در شاهنامه هم دیده نمیشود . اما غداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه



نیافته، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بهمارسیده است. در این زبان کهنسال برادران آریائی ما، کتاره Kathâra میباشد. چون در فارسی تغییر یافتن «راء» به «لام» بسیار رایج است، کتاره شده کناله و در بسیاری از فرهنگهای فارسی یادگردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است:

در این خانه چهارستت مخالف کشیده هر یکی بر تو کتاره  
(ناصر خسرو)

در تاریخ بیهقی آمده: «شش تن مقدمترایشان خویشتن بکتاره زد چنانکه خون در آنخانه روان شد». . . «و این خبر بامیر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد» ۱

بلارك که بلالک و پالالک هم یاد گردیده در هیچیک از فرهنگهای فارسی درست تعریف نشده و آنرا نوعی فولاد جوهردار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته اند. در صحاح الفرس در جایی آمده: بلارك پیکان تیر است شیخ گنجه گفته:

در زمین ز آهن بلارك تیر گاه آهو فکند و گه نخچیر  
در جای دیگر آمده:

بلارك و پالالک جنسی از فولاد گوهردار است. عنصری گفته:

چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بران<sup>۲</sup>  
در مجمع الفرس سروری آمده: بلارك نوعی است از فولاد که بغایت جوهردار باشد. خلاق المعانی گوید:

تیغ بلارك ارچه ز گوهر توانگرست

پیوسته هم ز پهلوی کلکت کند تراش

و بر شمشیری که آن از فولاد ساخته باشند نیز اطلاق میشود.

خاقانی گفته:

۱- نگاه کنید به تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ ص

۴۳۲-۴۳۱

۲- دردیوان عنصری چاپ قریب آمده: چه چیز است آن دوانده کلک خسرو

روضه آتشین بلارك تست باوجودی شکافت نارك تست (۵)  
 دردیوان عثمان مختاری درصفت شمشیرآمده :  
 بلارك نام یاقوتیست آن الماس در مینا

بهیجاز مردین شاخی که باشد میوه مرجانش<sup>۱</sup>

درسخن ازنیزه گفتیم که برخی از جنگ ابزارها را با چیزهایی که ساخته  
 میشده، نامیده اند، بلارك که بمعنی شمشیر گرفته شده از همانهاست زیرا از  
 از اشعار گویندگان مایید است که پلارك ( بلارك : پلارك ، پلارك ) يك گونه  
 پولاد است که با آن شمشیر میساختند.

چاقو = چاکو که يك گونه کاردی است، چنین مینماید که همان چاکوش  
 = چاکوچ = چکش باشد که یاد کردیم و گفتیم در اوستا یکی از زین -  
 ابزارهاست. شاید هم چاکو از واژه چاک باشد، ابزاری که میشکافد، آنچنان  
 که «نیشتره» از جزء «نی» ( پرفیکس ni ) و مصدر « در dar » که بمعنی دریدن  
 است ساخته شده و آن ابزاری است که از هم میدرد.

در پایان گفتار کارد یادآور میشویم که این زین ابزار در کننده گریهای  
 هخامنشیان بسیار دیده میشود و در همه جا ابزار کوتاهی است و راست، همان  
 است که پس از آن بابلندی و خمیدگی، بنامهای گوناگون دیگر چون شمشیر  
 و دشنه و جزاینها خوانده شده است. ( شکل ۷ ) ( ناتمام )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

۱- نگاه کنید به دیوان عثمان مختاری باهتتمام ج. همای تهران ۱۳۴۱ ص ۲۴۱  
 استاد همای معنی شمیری را که از عثمان مختاری یاد کردیم چنین نگاشته : « یعنی  
 شمشیر او دوغلاف یاقوتی است بلارك نام، و در جنگ زمردین شاخی است که میوه او مرجان  
 یعنی خون دشمنانست »